



وقوع انقلاب اسلامی محصول تلاش رهبری دینی بود که توجه به امور سیاسی و سرنوشت مسلمانان و تلاش در جهت تأسیس جامعه‌ای مطابق با ارزش‌های دینی را جزو اصول و اعتقادات اصیل اسلام می‌دید. این اعتقادات، مسبوق به یک دعوی قرآنی است دال بر آنکه دین، پاسخشوی مسائل اجتماعی بشریت (سیاسی، اخلاقی و حقوقی) است. حضرت امام خمینی(ره)، پیوند میان دین و سیاست و تشکیل حکومت اسلامی را از واجبات اولیه بلکه از اهم احکام اسلام خواندند. اما رویکردی نیز وجود داشته و دارد که اصل پیوند میان دین و حکومت و نیز اهمیت آن را به‌کلی منکر است و حتی صدق صورت اولیه مساله و ضروریات آموزه‌های دینی در این باب را مورد تردید قرار می‌دهد. به نظر آنان، «دین، فراتر از امور روزمره است و نباید وارد حوزه امور سیاسی شود».

باید توجه داشت که این ادعا اگرچه با بیانی نو مطرح می‌شود اما ریشه در تاریخ دارد. اینکه شأن دین، پایین‌تر یا بالاتر از مسائل سیاسی و حکومتی است، مالا به نفی حکومت اسلامی و توجه بهحکومت‌های فاسد انجامیده و یکی از موانع تشکیل حکومت صالحان طی قرن‌های ممدید بوده است. از جمله ادله آن این است که به ولایت فقیه در طول تاریخ فرصت یک آزمون منطقی داده نشد. لذا طبیعی است که این نظریه، به‌رغم استحکام تئوریک و استناد به «عقل و نقل»، در معرض ابهامات و اتهاماتی باشد. روشن است که هر تفکری در صحنه عمل، روندی تکاملی و تدریجی را طی می‌کند و هر پدیده، مرحله به مرحله، با دقتی تر و صائب‌تر می‌شود. تئوری نظام اسلامی نیز در سالیان اخیر درجه به درجه، شفاف‌تر و آبدیده‌تر شده است. ظهور و حضور ولایت فقیه در مناسبات دنیای حاضر و ایجاد حکومت مدرن اسلامی، سپس تکامل تکاملی آن تا پایه «ولایت مطلقه فقیه» با توجه به روح کلی کتاب و سنت و آثار باقیمانده از ائمه معصومین(ع)، همه و همه، تبصره‌های تدریجی بود که به این نظریه مثرقی، ضمیمه شد و پیچیدگی‌های آن را به‌دقت مورد موشکافی قرارداد و، راه‌حل‌های دینی و عقلانی را پیش‌رو آورد. با توجه به فشارهای موجود در طول حیات ائمه اطهار(ع) و امتناع تشکیل حکومت علنی و ظاهری شیعی، نباید انتظار داشته باشیم بدون هیچ زحمتی و از همان ابتدا، نظام اقتصادی و سیاسی اسلام به شکل کامل و مدون در اختیار ما باشد و مسلم است که این نظامات باید در سایه ولایت فقیه و در زمان نه چندان طولانی، به‌تدریج مدون شده و در اختیار بشریت قرار گیرد. چنانچه تاکنون نیز تجربیات بسیار مهم و موفق ایران، سرفصل‌های جدید ۵۰ فلسفه سیاسی و حقوقی، نباید انتظار داشته باشیم بدون است. بی‌شک، ولایت فقیه به عنوان بارزترین نوع پیوند دیانت و سیاست، بیانی جدید در حوزه اندیشه سیاسی بوده است. حضرت امام (ره) با احیای امر حکومت و تأسیس جمهوری اسلامی، نحوه‌اتصال دین و سیاست را در عمل نشان داد و بر بسیاری سوءتفاهمات و نیز خاطرات تلخ حکومت‌های کلیسایی قلم کشید. امام(ره) نخستین فقیهی است که در اعصار اخیر پس از آنکه مبحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی را در قالب تئوری بیان داشت، آن را مستقلا به‌مقام عمل نیز درآورد. این حرکت در دستیابی به حکومت از طریق یک انقلاب استثنایی مردمی تحقق یافت و امام(ره) تشکیل حکومت و قدرت سیاسی را تنها ازبازی برای اصلاح جامعه در ابعاد گوناگون دانسته و اثبات کردند دین می‌تواند و باید منشأ اصول حیات جمعی و برنامه زندگی باشد و با پیروی از آن می‌توان و باید به‌نیازمندی‌های مادی و معنوی انسان‌ها پاسخ گفت. امام خمینی (ره) طرح نظریه ولایت فقیه را در خلال مکتوبات و سخنرانی‌های متعددی ارائه داده‌اند. از اولین تألیفات ایشان که صریحا به حکومت دینی و حضور و نظارت روحانیت در اداره کشور اشاره می‌کند، کتاب «کشف‌الاستار» است که در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی به رشته تحریر درآمد. امام (ره) در این کتاب

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

امام خمینی در جریان سخنرانی

سایر خلفای اسلام، تا آنجایی که به انحراف کشیده نشده بود در صدر اسلام، باید همه آنها را نفی کنند، باید آنها را این آخوندهای درباری و این سلاطین نوکرماپ، نفی کنند. باید پیغمبر اکرم و خلفای اسلام را طرد کنند و بگویند که آنها مُسَلِم نبودند. برای اینکه دخالت در سیاست می‌کردند، سیاسی که در صدر اسلام بود، یک سیاست جهانی بود. پیغمبراسلام دستش را دراز کرده بود در اطراف عالم و عالم را داشت دعوت می‌کرد به اسلام و دعوت می‌کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل داد و خلفای بعد، حکومت تشکیل دادند. در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند».<sup>(۱)</sup>
سا توجه به اینکه مجموعه احکام و قوانین الهی، از جانب خداوند تبارک و تعالی توسط پیامبران برای بشریت فرستاده شده است آیا نیاز به تأسیس یک حکومت خاص «دینی» نیز هست؟ «مجموعه قوانین، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون، مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری، احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار

فرستادن یک مجموعه قانون یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است».<sup>(۲)</sup> «اسلام، همانطور که قانونگذاری کرده، قوممجریه هم قرار داده است. «ولی امر»، متصدی قوممجریه هم هست».<sup>(۳)</sup> حضرت امام(ره) مقوله تشکیل حکومت اسلامی را وظیفه فقیهان دانسته و آن را از واجبات مطلق می‌شمرند. یعنی از اموری که واجب است مقدماتش را هم فراهم کنیم نه آنکه منتظر سرنوشت بمانیم تا شاید شرایط و زمینه حکومت، خودبه‌خود، پیش آید. «اینکه فرموده‌اند «فقیها حصون اسلامند»، یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند و زمینه‌ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهم واجبات است و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط».<sup>(۴)</sup> ایشان همچنین، موضوع تشکیل حکومت و ولایت فقیه را وظیفه‌ای دانسته‌اند که خودبه‌خود اصالت نسلرد و هدف از آن، اجرای احکام الهی است: «عهدهدار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست بلکه وسیله انجام وظیفه و اجرای احکام و برقراری نظام عدالت است».<sup>(۵)</sup> «این منازم، حکومت و منصب نیست که به انسان، شأن و منزلت معنوی می‌دهد بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای «حکومت» و «مناصب اجتماعی» می‌سازد».<sup>(۶)</sup> «ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت‌های دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم».<sup>(۷)</sup> ایشان، این مقام را برای شخص ولی فقیه نیز وظیفه‌های خطیر می‌دانند: «بِنجاحِصِحبتِ از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه مهم و مهم است. نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به‌وجود بیآورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به‌عبارت دیگر، ولایت در مورد بحث، یعنی «حکومت» و اجرا و اداره برخلاف تصویری که خیلی افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است».<sup>(۸)</sup> «حکومت در اسلام، به مفهوم «عبیت از قانون» است و فقط «قانون» بر جامعه حکمفرمایی دارد».<sup>(۹)</sup> «حکومت اسلامی، قانون الهی» بر مردم است».<sup>(۱۰)</sup> او اسما حکومتی «قانون الهی» چه ویژگی‌هایی دارد؟ «در این طرز حکومت، «حاکمیت» منحصر به خداست و «قانون»، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی، «حکومت خلیا» دارد. همه افراد از رسول اکرم(ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا باید تابع «قانون» هستند. همان «قانونی» که از طرف خدای تبارک‌وتعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی‌اکرم(ص) بیان شده است».<sup>(۱۱)</sup> یک پرسش مهم آن است که آیا در ولایت فقیه، اراده شخصی، حکومت می‌کند یا قانون؟ می‌فرمایند: «غیر از قانون الهی، کسی حکومت ندارد و برای هیچ‌کس، حکومت‌نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه. همه باید تحت قانون عمل کنند».<sup>(۱۲)</sup> بنابراین ولایت فقیه، «قانون الهی» است و این انقلاب، نه به حکومت اشخاص و احزاب بلکه به حکومت خدا می‌اندیشد. «میدوارم انقلاب اسلامی را تا به مقصد که «حکومت الله» در جمیع شوون کشور است، ادامه دهید».<sup>(۱۳)</sup> «غیر از قانون الهی، چیزی نباید حکومت کند».<sup>(۱۴)</sup> امام(رض) در پاسخ به این سوال که چه نوع قوانینی می‌تواند معیار حاکمیت و مسلط بر جامعه بشری باشد، می‌فرماید: «مطابق اصل توحید، ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود انسان تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق ملطع و قادر بر همه چیز و مالک همه چیز است. این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات مقدس حق، باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند، مگر اینکه اطاعت او، اطاعت خدا باشد. هیچ فردی حق ندارد انسانی یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند و برای او قانون وضع کند. رفتار و روابط او، را بنا به درک و شناخت

- ↑ پاسخ امام خمینی <sup>(د۵)</sup> به پرسش‌هایی در باب ولایت فقیه
- ↑ بهرام بهرامسیری

# سیاست جهانی اسلام

خود که بسیار ناقص است یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود، تنظیم نماید. قانونگذاری برای پیشرفت‌ها، در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر نموده، سعادت و کمال انسان و جوامع تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیاء بشر ابلاغ شده است».<sup>(۱۵)</sup> بنابراین همه برنامه‌ها و قوانین اجتماعی، باید بر مبنای شریعت الهی باشد و قانونگذاری مستقل از دین و برخلاف قانون خدا، برخلاف مصلحت بشری است: «شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ‌کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت».<sup>(۱۶)</sup> اما در عین حال، همین مقام ولایت که هدفی جز اجرای قانون الهی ندارد، در مرحله اجرای این احکام و تأمین این اهداف، در گیرودار تزاچه‌ها و اصطکاک‌های عملی، گاه مجبور به تعطیل موقت یا تأخیر در اجرای یک قانون یا حکم می‌شود که براساس مصلحت جامعه اسلامی، چنین اختیاری خواهد داشت. امام(رض) می‌گویند: «حکومت» به معنای ولایت مطلقه‌ای است که از جانب خدا به نبی‌اکرم(ص) واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی‌ه الهیه تقدم دارد».<sup>(۱۷)</sup> بدان معنی که اگر اجرای یک حکم فرعی خاص، احیاناً با اصل ولایت و مصلحت جامعه و نظام اسلامی تزاحم یافت، مصلحت اسلام، مقدم بر اجرای فوری یک حکم فرعی یا یک ماده قانونی است. در عین حال، به عقیده امام(رض) نباید توهم استبداد و نوعی خودمجبوری و بی‌اعتنایی به قانون درباره «ولی فقیه» شود، زیرا! «حکومت اسلامی، هیچ‌یک از طرز حکومت‌های موجود نیست. استبدادی نیست که رئیس دولت، «مستبد» و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن، به دلخواه دخل و تصرف کند».<sup>(۱۸)</sup> اگر یک فقیهی در یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می‌افتد».<sup>(۱۹)</sup> ولایت فقیه است که جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد. اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود».<sup>(۲۰)</sup> «حکومت و زمامداری در دست فرد یا افراد، وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتی را پایمال کند».<sup>(۲۱)</sup> همچنین در باب شرایط حاکم اسلامی یا زمامدار و مجری می‌فرمایند: «شرایطی که برای زمامدار ضروری است مستقیماً ناشی از طرز طبیعت حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد: ۱- علمبه قانون ۲- عدالت».<sup>(۲۲)</sup> شرط علم؛ «چون حکومت اسلام، حکومت قانون است و برای زمامدار، علم به قوانین، لازم است. اگر زمامدار، مطالب را نداند، لایق حکومت نیست. چگون اثر تقلید کند، قدرت حاکم و مجری شکسته می‌شود و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد» و شرط عدالت: زیرا «عدالت به معنای برخورداری از کمال اعتقادی و اخلاقی و نیز عدم آلودگی به معاصی است. آن اوصافی که در «فقیه» است و باوصاف آن اوصاف، خدا او را «ولی امر» قرار داده، با آن اوصاف دیگر نمی‌شود که پایش را در اسلام- غلط بگذارد».<sup>(۲۳)</sup> و در باب سلب ولایت در صورت انتغای شرایط، می‌فرمایند: «ولی امر، اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک قدم برخلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر نسلردار و… او را از عدالت می‌اندازد. یک همچو فقیهی نمی‌تواند خلاف بکند. اسلام، هر فقیهی را که ولی نمی‌کند، آنکه علم دارد، عمل دارد. مشی‌اش مشی اسلام است. کسی که تمام عمرش را در اسلام- در مسائل اسلامی می‌گذراند، آدم معوجی نیست، آدم صحیحی است».<sup>(۲۴)</sup> «آن آدمی که می‌خواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و «ولی امر» مسلمین و نایب امیرالمؤمنین(ع) باشد و در «عراض»، «موال» و «فوس مردم»، «مغایم»، «حدود» و امثال آن دخالت کند باید منزّه بوده و دنیاطلب نباشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند، هرچند در امر مباح باشد، «امین‌الله» نیست و نمی‌توان به او اطمینان کرد».<sup>(۲۵)</sup> به تعبیری دیگر آیا می‌توان گفت مشروعیت این حکومت در عمل کردن به احکام خدا، تقوای درونی و منزّه بودن از دنیا و نیز نظارت دقیق و قانونمند است اسلامی و خواص صاحب تشخیص با معیارهای الهی است؟ اساساً آیا ولایت فقیه، یک حکومت مطلقه است یا مشروطه؟ «حکومت اسلامی نه استبدادی است نه مطلقه بلکه مشروطه است البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به سنت مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم(ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است».<sup>(۲۶)</sup> بنابراین «ولایت مطلقه»، هر گز به معنی «حکومت مطلقه» نیست بلکه ولایت مطلقه فقیه، یک حکومت مشروطه اسلامی است و ولایت مطلقه فقیه، بر حسب تعریف، به‌گونه‌ای است که امکان دیکتاتوری از آن منتفی است. آیا ولی فقیه دارای اختیارات مطلق و نامحدود است یا محدود به حدودی است که قوانین برآی آن تعیین کرده‌اند؟

- ↑ بی‌نوشته‌ها
- ۱ ۲ ولایت فقیه، ص ۸۵
- ۳ ۴ صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۶
- ۵ ۶ ولایت فقیه، ص ۹
- ۷ ۸ ولایت فقیه، ص ۲۳
- ۹ ۱۰ ولایت فقیه، ص ۳۱
- ۱۱ ۱۲ صحیفه نور، ج ۱۷ - ص ۱۳۸
- ۱۳ ۱۴ ولایت فقیه، ص ۲۶
- ۱۵ ۱۶ ولایت فقیه، ص ۲۷
- ۱۷ ۱۸ ولایت فقیه، ص ۸۵
- ۱۹ ۲۰ ولایت فقیه، ص ۶۹
- ۲۱ ۲۲ ولایت فقیه، ص ۹۹
- ۲۳ ۲۴ صحیفه نور، فصل سوم، ص ۱۱۷
- ۲۵ ۲۶ ولایت فقیه، ص ۶۵
- ۲۷ ۲۸ کلمات قصار، پندها و حکمت‌ها، امام‌خمینی(س)، ص ۱۱۷
- ۲۹ ۳۰ ولایت فقیه، ص ۵۴
- ۳۱ ۳۲ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳
- ۳۳ ۳۴ صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۵ و ۲۶
- ۳۵ ۳۶ صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۸
- ۳۷ ۳۸ صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۶
- ۳۹ ۴۰ ولایت فقیه، ص ۵۳
- ۴۱ ۴۲ صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰
- ۴۳ ۴۴ ولایت فقیه، ص ۵۲
- ۴۵ ۴۶ کلمات قصار، پندها و حکمت‌ها، امام‌خمینی(س)، ص ۱۱۹
- ۴۷ ۴۸ همان، ص ۱۱۹
- ۴۹ ۵۰ همان، ص ۱۳۸
- ۵۱ ۵۲ ولایت فقیه، ص ۵۸
- ۵۳ ۵۴ صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳
- ۵۵ ۵۶ صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳
- ۵۷ ۵۸ ولایت فقیه، ص ۱۵۹
- ۵۹ ۶۰ ولایت فقیه، ص ۲ و ۵۲
- ۶۱ ۶۲ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۵
- ۶۳ ۶۴ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۵
- ۶۵ ۶۶ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴ - ۱۷۵
- ۶۷ ۶۸ صحیفه نور، فصل سوم، ص ۱۳۹
- ۶۹ ۷۰ صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۱۷
- ۷۱ ۷۲ صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۹
- ۷۳ ۷۴ روزنامه جمهوری اسلامی، اسفندماه ۱۳۵۹
- ۷۵ ۷۶ روزنامه کیهان، شماره ۱۰۹۷۷ - ۱۳۵۹
- ۷۷ ۷۸ صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۸

منبع:کتاب نقد

خود که بسیار ناقص است یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود، تنظیم نماید. قانونگذاری برای پیشرفت‌ها، در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر نموده، سعادت و کمال انسان و جوامع تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیاء بشر ابلاغ شده است».<sup>(۱۵)</sup> بنابراین همه برنامه‌ها و قوانین اجتماعی، باید بر مبنای شریعت الهی باشد و قانونگذاری مستقل از دین و برخلاف قانون خدا، برخلاف مصلحت بشری است: «شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ‌کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت».<sup>(۱۶)</sup> اما در عین حال، همین مقام ولایت که هدفی جز اجرای قانون الهی ندارد، در مرحله اجرای این احکام و تأمین این اهداف، در گیرودار تزاچه‌ها و اصطکاک‌های عملی، گاه مجبور به تعطیل موقت یا تأخیر در اجرای یک قانون یا حکم می‌شود که براساس مصلحت جامعه اسلامی، چنین اختیاری خواهد داشت. امام(رض) می‌گویند: «حکومت» به معنای ولایت مطلقه‌ای است که از جانب خدا به نبی‌اکرم(ص) واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی‌ه الهیه تقدم دارد».<sup>(۱۷)</sup> بدان معنی که اگر اجرای یک حکم فرعی خاص، احیاناً با اصل ولایت و مصلحت جامعه و نظام اسلامی تزاحم یافت، مصلحت اسلام، مقدم بر اجرای فوری یک حکم فرعی یا یک ماده قانونی است. در عین حال، به عقیده امام(رض) نباید توهم استبداد و نوعی خودمجبوری و بی‌اعتنایی به قانون درباره «ولی فقیه» شود، زیرا! «حکومت اسلامی، هیچ‌یک از طرز حکومت‌های موجود نیست. استبدادی نیست که رئیس دولت، «مستبد» و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در در آن، به دلخواه دخل و تصرف کند».<sup>(۱۸)</sup> اگر یک فقیهی در یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می‌افتد».<sup>(۱۹)</sup> ولایت فقیه است که جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد. اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود».<sup>(۲۰)</sup> «حکومت و زمامداری در دست فرد یا افراد، وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتی را پایمال کند».<sup>(۲۱)</sup> همچنین در باب شرایط حاکم اسلامی یا زمامدار و مجری می‌فرمایند: «شرایطی که برای زمامدار ضروری است مستقیماً ناشی از طرز طبیعت حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد: ۱- علمبه قانون ۲- عدالت».<sup>(۲۲)</sup> شرط علم؛ «چون حکومت اسلام، حکومت قانون است و برای زمامدار، علم به قوانین، لازم است. اگر زمامدار، مطالب را نداند، لایق حکومت نیست. چگون اثر تقلید کند، قدرت حاکم و مجری شکسته می‌شود و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد» و شرط عدالت: زیرا «عدالت به معنای برخورداری از کمال اعتقادی و اخلاقی و نیز عدم آلودگی به معاصی است. آن اوصافی که در «فقیه» است و باوصاف آن اوصاف، خدا او را «ولی امر» قرار داده، با آن اوصاف دیگر نمی‌شود که پایش را در اسلام- غلط بگذارد».<sup>(۲۳)</sup> و در باب سلب ولایت در صورت انتغای شرایط، می‌فرمایند: «ولی امر، اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک قدم برخلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر نسلردار و… او را از عدالت می‌اندازد. یک همچو فقیهی نمی‌تواند خلاف بکند. اسلام، هر فقیهی را که ولی نمی‌کند، آنکه علم دارد، عمل دارد. مشی‌اش مشی اسلام است. کسی که تمام عمرش را در اسلام- در مسائل اسلامی می‌گذراند، آدم معوجی نیست، آدم صحیحی است».<sup>(۲۴)</sup> «آن آدمی که می‌خواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و «ولی امر» مسلمین و نایب امیرالمؤمنین(ع) باشد و در «عراض»، «موال» و «فوس مردم»، «مغایم»، «حدود» و امثال آن دخالت کند باید منزّه بوده و دنیاطلب نباشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند، هرچند در امر مباح باشد، «امین‌الله» نیست و نمی‌توان به او اطمینان کرد».<sup>(۲۵)</sup> به تعبیری دیگر آیا می‌توان گفت مشروعیت این حکومت در عمل کردن به احکام خدا، تقوای درونی و منزّه بودن از دنیا و نیز نظارت دقیق و قانونمند است اسلامی و خواص صاحب تشخیص با معیارهای الهی است؟ اساساً آیا ولایت فقیه، یک حکومت مطلقه است یا مشروطه؟ «حکومت اسلامی نه استبدادی است نه مطلقه بلکه مشروطه است البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به سنت مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم(ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است».<sup>(۲۶)</sup> بنابراین «ولایت مطلقه»، هر گز به معنی «حکومت مطلقه» نیست بلکه ولایت مطلقه فقیه، یک حکومت مشروطه اسلامی است و ولایت مطلقه فقیه، بر حسب تعریف، به‌گونه‌ای است که امکان دیکتاتوری از آن منتفی است. آیا ولی فقیه دارای اختیارات مطلق و نامحدود است یا محدود به حدودی است که قوانین برآی آن تعیین کرده‌اند؟

### نواب صفوی و تهدید تلفنی جمال عبدالناصر

یکی از سخنرانی‌های نواب صفوی و پیامدهای آن از منجر به درگیری میان دانشجویان و افراد پلیس در دانشگاه شد، فرصت و بهانه مناسبی را برای «عبدالناصر» که مدت‌ها به دنبال آن می‌گشت، فراهم آورد. در همان شب، پس از روز حادثه، عبدالناصر دستور ویژه خود را در رابطه با «تحلال سازمان اخوان‌المسلمین» و بستن دفتر مرکزی آن و دیگر ارگان‌های وابسته، صادر کرد و سازمان را از هرگونه فعالیتی، در هر زمینه‌ای منع کرد. آن شب نواب صفوی نتوانید. حتی دراز هم نکشید که کمی استراحت کند. گویی کوه آتشفشانی بود که می‌گرید، می‌خروشید و درد، اندوه و خشم خود را ابراز می‌داشت و آنچه را که رخ داده بود، بشدت تقبیح می‌کرد.

صبح فردا، در نخستین ساعات کار رسمی اداری، از من خواست او را به دفتر جمال عبدالناصر ببرم. گفتم: من نمی‌دانم دفتر